

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)

سال نوزدهم، دوره جدید، شماره ۴، پیاپی ۸۱ زمستان ۱۳۸۸

مسئله «بحرین» در منازعات قدرت های منطقه ای خلیج فارس در قرن دهم هجری / شانزدهم میلادی

محمد باقر وثوقی^۱

علی کالیراد^۲

چکیده

بحرین به عنوان یکی از مراکز اصلی اقتصادی و گذرگاهی خلیج فارس در طی سده دهم هجری / شانزدهم میلادی شاهد تحولاتی بس مهم بود که اثراتی ژرف و دیرپا در پی داشت. به واقع، ترکیب اجتماعی و سیاسی بحرین کنونی به شدت تحت تاثیر همین تحولات قرار دارد و از این رو، شناخت موقعیت سیاسی و اجتماعی این سرزمین در گرو درک صحیح موقعیت سیاسی بحرین در طی سده دهم هجری / شانزدهم میلادی و تاثیر منازعات منطقه ای بر تحولات سیاسی و اجتماعی آن است. در این جستار ضمن تشریح رقابت حکومت ها و خاندان های محلی بر سر مسأله بحرین، روند ورود قدرت های خارجی یعنی پرتغالی ها و عثمانی ها به این کشمکش را در خلال سده دهم هجری / شانزدهم میلادی مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تهران

۲. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه تهران

واژه‌های کلیدی: بحرین، ملوک هرمز، بنو جبور، خاندان فال،

پرتغالی‌ها، عثمانی‌ها.

مقدمه

«خلیج فارس» طی قرن دهم هجری / شانزدهم میلادی شاهد تحولات سیاسی عمده‌ای بود؛ به گونه‌ای که تأثیرات عمیق این تحولات در واقع پایه و اساس شکل‌گیری قدرت‌های جدید منطقه‌ای و باعث ایجاد شرایط نوینی شد که برخی از جنبه‌های آن تا عصر حاضر نیز به خوبی مشهود است. عمده‌ترین این تحولات حضور پرتغالی‌ها در خلیج فارس، تضعیف حاکمیت سیاسی و اقتصادی ملوک هرموز، توسعه قدرت عثمانی به سواحل منطقه، آغاز دوره جدید حاکمیت ایران بر جزایر و بنادر خلیج فارس و مهم‌تر از همه شکل‌گیری دوره‌ای جدید از اقتصاد منطقه‌ای بود که از آن تحت عنوان «عصر کمپانی‌های بزرگ» یاد شده است. از این میان «بحرین» به عنوان یکی از مناطق مهم تولید اقتصادی و گذرگاهی خلیج فارس شاهد تحولات و تغییراتی شد که تأثیرات آن اساس شکل‌گیری موقعیت سیاسی و اجتماعی کنونی این ناحیه را فراهم آورد. بدون درک صحیح موقعیت سیاسی بحرین طی قرن دهم هجری / شانزدهم میلادی و تأثیر عمیقی که منازعات منطقه‌ای بر تحولات اجتماعی و سیاسی آن بر جای گذاشت، نمی‌توان موقعیت سیاسی - اجتماعی معاصر این منطقه را مورد شناسایی قرار داد. ترکیب اجتماعی و سیاسی بحرین در عصر حاضر به شدت متأثر از وضعیت دگرگون شده اجتماعی سیاسی قرن دهم هجری / شانزدهم میلادی است. با همه اهمیتی که این مقطع تاریخی در تحولات اجتماعی بحرین دارد، در مطالعات تاریخی کمتر به آن پرداخته شده است و از این رو در بسیاری از تحلیل‌ها و تبیین‌های منتشر شده، تغییرات و تحولات عمده و موثر بر اقتصاد و سیاست این منطقه به‌درستی مورد ارزیابی قرار نگرفته است. این تحقیق بر آن است تا با تکیه بر منابع و اسناد گوناگون، تحولات بحرین در طی قرن دهم هجری / شانزدهم میلادی را که متأثر از منازعات قدرت‌های منطقه‌ای خلیج فارس بوده است، از منظر پژوهش تاریخی مطالعه و بررسی کند و عمده‌ترین اثرات این منازعات را بر امور اجتماعی و سیاسی بحرین نشان دهد.

الف: محدوده جغرافیایی بحرین در قرن دهم هجری / شانزدهم میلادی

در متون جغرافیایی قرون نخستین اسلامی، «بحرین» عنوان عمومی منطقه بزرگی در ساحل کنونی کشورهای عربستان سعودی و بحرین و قطر بوده است.^۱ در واقع سرزمین‌های ساحلی بین کویت تا قطر و جزایر محاذی این نواحی به بحرین شهرت داشته و جزیره کنونی بحرین با نام «اوال» شناخته می‌شده است.^۲ یاقوت حموی، جغرافی‌نویس قرن هفتم، توصیف کاملی از محدوده جغرافیایی بحرین در قرن هفتم هجری آورده و می‌نویسد: «بحرین نام همه شهرهای کرانه را در برمی‌گیرد که در میان بصره و عمان است؛ بعضی آن را قصبه هجر و برخی هجر را قصبه بحرین و برخی آن را قسمتی از یمن می‌دانند. سرزمینی گسترده با چشمه‌ها و آب‌های بسیار است. ابو عبیده می‌گوید: میان بحرین و یمامه ده روز راه است، میان هجر مرکز بحرین و بصره پانزده روز راه شتر است و از آن جا تا عمان یک ماه راه است. او می‌گوید بحرین شامل شهرهای خط، قطیف، آره، هجر، بینونه، زاره، جواثا، شاپور، دارین و غابه است.» (یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۳۴۷ - ۳۴۶/۱) محمد بن عبد المنعم الحمیری، (الحمیری، ۱۹۸۴: ۸۲) جغرافی‌نویس قرن هشتم و نهم

۱. اصطخری در مورد بحرین می‌نویسد: اما بحرین بر لب دریای پارس از ناحیت نجد است و شهر آن را هجر می‌گویند و بیشتر اهل آن جهودند. رک: ابواسحاق ابراهیم اصطخری، ممالک و مسالک، ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنیاد موقوفه افشار، ۱۳۷۳، ص ۲۲؛ مقدسی نیز درباره بحرین می‌نویسد: هجر و آن بحرین است، قصبه آن احسا و شهرهایش سابور، زرقاء، اوال و عقیر است و ناحیتش یمامه است. بیشتر شهرهای این جزیره کوچک هستند ولی به آئین شهرهایند. رک: ابو عبدالله محمد بن مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، القاهره، مکتبه الدبولی، ۱۴۱۱ق، ص ۷۱. برای آگاهی بیشتر از محدوده جغرافیایی بحرین در متون قرون نخستین اسلامی، بنگرید به: ابن الفقیه، احمد بن محمد بن اسحاق الهمدانی، البلدان، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۱۶ق، ص ۸۹؛ همچنین، اسحاق بن الحسین، آکام المرجان فی ذکر المدائن المشهوره فی کل مکان، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۸ق، ص ۵۵؛ همچنین؛ حدود العالم من المشرق الی المغرب، قاهره، الدار الثقافیه للنشر، ۱۴۲۳ق، ص ۱۷۳؛ در کتاب البحرین فی صدر الاسلام توصیف خوبی از محدوده جغرافیایی بحرین در قرون نخستین اسلامی ارائه شده است. بنگرید به: عبدالرحمن عبدالکریم العانی، البحرین فی صدر الاسلام، بیروت، الدار العربیه الموسوعات، ۱۴۲۱ق. ۲. در دیوان ابن مقرب و در جاهای مختلف آن از نام «اوال» به عنوان جزیره کنونی بحرین یاد شده است. بنگرید به: دیوان علی بن مقرب بن علی العیونی، بمبئی، مطبعه دت پرساد، ۱۳۱۰ هجری، صص ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱؛ همچنین، ادیسی در کتاب نزهه المشتاق فی اختراق الافاق در این مورد می‌نویسد: «جزیره اوال جزیره بسیار نیکویی است که در آن شهری بزرگ به نام بحرین وجود دارد و آبادی فراوان و زراعت و نخلستان بسیار و چشمه‌های آب فراوان در آن است» رک: ابو عبدالله محمد بن محمد بن عبدالله بن الشریف الادریسی، نزهه المشتاق فی اختراق الافاق، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۹ق، ج ۱، صص ۹-۳۸۸.

هجری و صفی‌الدین عبدالمومن بن عبدالحق بغدادی، صاحب کتاب «مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع»، در مورد محدوده بحرین عباراتی مشابه یاقوت حموی آورده اند. (۱۴۱۲ق: ۱/۱۶۷) از اشعار و نوشته‌های «علی بن مقرب بن علی العیونی» از شعرای مشهور قرن هفتم بحرین بر می‌آید که او نیز عبارت «بحرین» را مشتمل بر نواحی مختلف ساحلی و جزایر محاذی آن دانسته است.^۱ به این ترتیب مشخص می‌شود که در سنت جغرافی نویسی اسلامی نام «بحرین» به ناحیه‌ای بزرگ از طرف شمال به بصره و از طرف مغرب به یمامه و از طرف جنوب به ربع الخالی و عمان اطلاق می‌شده است. با این همه در متون تاریخی و جغرافیای قرن هشتم به بعد، آنجا که از «جزیره بحرین» یاد می‌شود، منظور کشور بحرین کنونی است و در این متون باید بین عبارت «بحرین» و «جزیره بحرین» تفاوت قایل شد؛ چه «بحرین» نام عمومی سرزمین وسیعی در ساحل شرقی عربستان و جزایر محاذی آن بوده و «جزیره بحرین» یکی از جزایر این ناحیه محسوب می‌شده است. حمد الله مستوفی در قرن هشتم هجری بحرین را از جمله مشهورترین جزایر بحر فارس ذکر کرده است.^۲ ابن بطوطه، سیاح قرن هشتم هجری، نیز در این باره می‌نویسد: «از جزیره سیراف به بحرین رفتم. بحرین شهری بزرگ با باغ‌ها و درختان و جویهای فراوان است. آب آن از چاه‌های کم عمق که با دست کنده می‌شود به دست می‌آید.» (۱۴۱۷ق: ۲/۱۴۷) کامل‌ترین اطلاعات از این جزیره در اوایل قرن دهم هجری توسط «ابن ماجد» دریانورد مشهور در کتاب «الفواید فی اصول البحر و القواعد» ذکر شده است. (ابی ماجد، ۱۳۸۰: ۳۹۱-۳۰۰)

با این تعبیر بر اساس مندرجات متون جغرافیایی و تاریخی مسلمانان تا قرن دهم هجری عبارت «بحرین» نام عمومی منطقه وسیعی در ساحل و جزایر خلیج فارس بوده و عنوان «جزیره بحرین» به بزرگترین و آبادترین جزیره این ناحیه منطبق بر کشور کنونی بحرین اطلاق می‌شده است. توجه به

۱. به عنوان نمونه می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود: ابن مقرب در دیوان، ص ۳۴۸ می‌نویسد: «از این وقایع می‌توان به ذکر شکست قرامطه و خروج ایشان از احساء و همه شهرهای بحرین...»؛ همچنین در ص ۳۴۹ می‌نویسد: «پس فرستاد کسی را به سوی قوم از بنی خارجه که در میان شنزارهای بین عمان و بحرین ساکن بودند...».

۲. حمدالله مستوفی، نزهه القلوب، با هتمام و تصحیح گای لسترانج، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲، ص ۱۳۶: «بحرین از اقلیم دوم طولش از جزایر خالدات فج و عرض از خط استوا لدیه و آن جزیره‌ای است در میان دو بحر بدین سبب آن را بحرین خوانند که ده فرسنگ در پنج فرسنگ و بر آن جزیره آب روان و باغستان و دیهها است و شهرستان آن را هجر گفته‌اند.»

این نکته می‌تواند راهگشای برخی مشکلات موجود در متون باشد و تفاوت بین این دو عبارت نیز از نکات قابل توجه در این گونه تحقیقات به شمار می‌رود.

ب: بحرین بخشی از قلمرو ملوک هرموز

ملوک هرموز از جمله حکومت‌های محلی ایرانی محسوب می‌شوند که از قرن هفتم تا اوایل قرن دوازدهم هجری، ابتدا به مرکزیت هرموز بری و سپس هرموز بحری (جزیره هرموز کنونی) امور تجاری و اقتصادی خلیج فارس را تحت نظارت خود در آورده بودند.^۱ نواحی تحت کنترل ملوک هرموز پس از سقوط ملوک کیش در قرن هفتم هجری توسعه یافته و به نواحی شرقی شبه جزیره عربستان رسید. براساس اسناد تاریخی موجود، ناحیه بحرین از اواخر قرن هفتم هجری جزء مستملکات ملوک هرموز قرار گرفته است. شبانکاره‌ای (۱۹۵۳: ۱۳۰) و نطنزی، (بی‌تا، ۱۲) دو تن از مورخان ایرانی قرن هشتم هجری، بحرین را در فهرست سرزمین‌های تحت کنترل رکن‌الدین محمود قلّه‌اتی (۶۴۷ تا ۶۸۵ هجری) قرار داده‌اند. دوره سی و چند ساله حکومت محمود قلّه‌اتی بر هرموز مصادف با یورش هولاکوخان به ایران و هم‌زمان با ضعف قدرت‌های سیاسی فارس و کرمان بود. با مرگ اتابک عمر بن سعد زنگی در سال ۶۵۹ هجری ایالت فارس شاهد یک دوره کشمکش قدرت بین جانشینان او بود. (وصاف الحضرة، ۱۳۳۸: ۱۸۱) اتابک در ایام قدرت توانسته بود بحرین و کیش را جزو قلمرو خود کند و از این رو رکن‌الدین محمود قلّه‌اتی قادر به دست‌اندازی به این نواحی نبود. با مرگ او امیر هرموز توانست کیش را تصرف کرده و حوزه اقتدار خود را به بحرین و نواحی عمان و ظفار توسعه بخشد. (Teixieva, 1902:)

۱. برای آگاهی بیشتر از ملوک هرموز بنگرید به تحقیقات فارسی زیر:

- اقبال، عباس، مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۲۸، همچنین، قائم مقامی، جهانگیر، مسئله هرموز در روابط ایران و پرتغال؛ و «اسناد فارسی، عربی و ترکی در آرشیو پرتغال»، مجموعه مقالات خلیج فارس، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۶۹، صص ۴۵۱ تا ۸۶۵ همچنین، وثوقی، محمدباقر، تاریخ مهاجرت اقوام در خلیج فارس، شیراز، دانشنامه فارس، ۱۳۸۰؛ و از میان تحقیقات خارجی بنگرید به:

Aubin, Jean, 'Les Princes d'Ormuz du xiii^e au xvi^e siecles', in *Journal Asiatic*, no. 241, 1953, pp. 77-137; Aubin, Jean, 'Le Royaume d'Ormuz au debut du xvi^e siecles' in *Mare luso indicum ii*, 1973, pp. 77-179; Floor, Willem, *The Persian Gulf: A Political and Economic History of five Port Cities 1500-1700*, United State of America, Mage Publisher, 2006; Vosoughi, Mohammad Bagher, 'The King of Hormuz', in *The Persian Gulf History*, edited by Lawrence Potter, Palgrave Macmillan, 2009, pp.85-106.

158-159) حاکمیت قطعی ملوک هرموز بر ناحیه بحرین از اوایل قرن هشتم هجری و در طول حکومت قطب‌الدین تهمتن (۷۲۱ تا ۷۴۷ هجری) میسر گردید. (وثوقی، ۱۳۸۰: ۱۹۵ - ۱۹۰) او با بر انداختن خاندان ملک‌الاسلام در کیش، حوزه اقتدار خود را به بحرین و قطیف گسترش داد و دو نفر از برادر زادگانش به نام‌های شادی و شنبه را به حکومت بحرین منصوب نمود. (Teixieva, 1902: 138) تسلط کامل ملوک هرموز بر امور جزیره بحرین و سواحل قطیف و احساء در قرن هشتم هجری در متون تاریخی با عنوان «بنو جروان» و یا «جراونه» یاد شده است. از آنجایی که مرکز حکومت ملوک هرموز یعنی جزیره هرموز به نام «جرون» مشهور بوده، برخی از مورخین از حکام این جزیره با نام «بنو جروان» یا «جراونه» یاد کرده‌اند. ابن حجر عسقلانی (۱۹۷۲: ۷۴-۷۳/۱) و سخاوی (۱۹۹۲: ۱/۱۹۰) در نوشته‌های خود از این عبارت استفاده کرده‌اند که نشانگر نفوذ و تسلط کامل ملوک هرموز بر این منطقه در قرن هشتم و نهم هجری است. بر اساس شواهد موجود طی قرن هشتم و نهم هجری خاندان آل عصفور که یکی از قبایل شیعی ساکن بحرین در این دوره محسوب می‌شوند به عنوان عامل اصلی حکومت ملوک هرموز در بحرین به شمار می‌رفتند.

از کیفیت اداره‌ی بحرین طی نیمه‌ی اول قرن نهم هجری اطلاع دقیقی در دست نیست، اما در نیمه‌ی دوم قرن مذکور، با شکل‌گیری رویدادهای جدید در هرموز وضعیت نوینی در بحرین به وجود آمد که در تحولات بعدی آن بسیار موثر واقع شد. وضعیت سیاسی هرموز در دو دهه‌ی پایانی قرن نهم هجری چندان ثباتی نداشت. مهم‌ترین عامل این بی‌ثباتی رقابت گروه‌های قدرتمند دیوانسالار این جزیره بود که با تکیه بر درآمدهای سرشار خود تلاش می‌کردند تا نفوذ بیشتری در دربار به دست آورند. با مرگ توران شاه سوم در سال ۸۷۵ هجری پسر ارشد او به نام مقصود جانشین پدر شد. (سخاوی، جزء سوم، ۱۹۹۲: ۴۵؛ Teixeira, 1902: 189) با روی کار آمدن او، یکی از سپهسالاران قدرتمندش به نام ضیاء‌الدین فالی که از خاندان قدرتمند روسای فال به شمار می‌رفت،^۱ با همکاری دو تن از امرای بلند پایه، در صدد براندازی امیر هرموز بر آمد و توانست

۱. برای آگاهی بیشتر از تأثیر و نفوذ خاندان روسای فال در هرموز و بحرین بنگرید به: تاریخ مهاجرت اقوام در خلیج فارس،

پادشاه را دستگیر و به جای او امیر شهاب‌الدین یکی از فرزندان توران شاه سوم را بر تخت نشانند. (قاضی عبدالعزیز نیمدهی، نسخه خطی، ش ۲۷۱، وقایع او قدرتمندترین عنصر دربار در این دوره محسوب می‌شود که با توجه به رقابتی که با خواجه محمود گاوآن،^۱ ملک التجار و وزیر مشهور ملوک بهمنی دکن، بر سر مسأله صادرات اسب داشت، دستور توقف عبور و مرور به نواحی دکن را صادر نمود. (گاوآن، ۱۹۴۸: ۲-۵) این اقدامات موجب نگرانی تجار و قدرتمندان محلی گردید و در همین ایام حاکم لارستان به نام امیر جهانشاه لاری^۲ که از تجارت اسب سود فراوانی می‌برد، به شدت نگران شده و اقدام به اعزام نیرو به هرموز و شکست امیر قدرتمند آن نمود. (گاوآن، ۱۹۴۸: ۲۰۵) ناامنی‌های حاصل از حملات حاکم لارستان به هرموز، موجب بروز بی‌ثباتی در این جزیره ثروتمند شد و نهایتاً شهاب‌الدین، امیر هرموز در سال ۸۷۹ هجری به قتل رسید. نیمدهی و سخاوی از مورخین این دوره، حادثه‌ی مزبور را تأیید کرده‌اند. (قاضی عبدالعزیز نیمدهی، نسخه خطی، ش ۲۷۱، وقایع سال ۸۷۹؛ سخاوی، ۱۹۹۲: ۴۵) اشراف و نجای هرموز به رهبری امیر نورالدین احمد ایچی در این توطئه شرکت داشتند و به اتفاق، شاه‌ویس را به حکومت نشانند. (قاضی عبدالعزیز نیمدهی، وقایع سال ۸۸۰) هنوز چندی از حکومت او نگذشته بود که شورش جدیدی به رهبری برادرش، سلغرشاه، موقعیت او را متزلزل نمود. سلغر فرزند سوم توران شاه هرموزی بود که سال‌ها پیش از طرف پدر به سمت حکمرانی «قلهات»^۳ منصوب شده و در آن دیار با ازدواج با دختر یکی از روسای قبایل «نبهانی» توانسته بود قدرت خود را در آن ناحیه تثبیت نماید. کشمکش قدرت بین

۱. برای آگاهی بیشتر از زندگانی خواجه محمود گاوآن و اثر به جای مانده از او به نام ریاض‌الانشاء، بنگرید به: وثوقی، محمدباقر، ریاض‌الانشاء، کتاب‌ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۶۲، ۱۳۸۰، صص ۶۷-۶۲.

۲. امیر جهانشاه لاری از سال ۸۶۰ تا ۸۸۳ هجری حاکم منطقه لارستان بوده است. برای آگاهی بیشتر از موقعیت امرای لارستان در این دوره بنگرید به: وثوقی و دیگران، تاریخ مفصل لارستان، تهران، نشر همسایه، ۱۳۸۷، ج ۱، صص ۳۰۲ تا ۳۶۴.

۳. قلهات بندری در ساحل عمان و دومین لنگرگاه بزرگ ملوک هرموز محسوب می‌شده و از آن با عنوان «دروازه هند» یاد شده است. برای آگاهی بیشتر از موقعیت «قلهات» در این دوره و نقش آن در تبادلات اقتصادی حوزه اقیانوس هند و خلیج فارس بنگرید به: تاریخ مهاجرت اقوام در خلیج فارس، پیشین، صص ۲۶۴ تا ۲۶۸. همچنین بنگرید به مقاله تفصیلی درباره قلهات با مشخصات زیر:

Backer, Mohammad Redha and Bernadette, 'Qalhat in Arabian History', *The Journal of Oman Studies*, 2004, Vol. 13. pp. 11- 55.

شاه ویس و سلغر برای به دست آوردن حاکمیت جزیره هرموز به مداخله مستقیم روسای قبایل و طوایف عرب ساکن عمان و بحرین در امور داخلی این جزیره انجامید. امیر سلغر هرموزی برای جلب کمک روسای طوائف بحرین به آن ناحیه کوچ کرده و از یکی از امرای بنو جبور به نام اجود بن زامل العقیلی کمک خواست. (سخاوی، جزء اول، ۱۹۹۲: ۱۹۰) نیمدهی اقامت امیر سلغر هرموزی در احسا به سال ۸۸۰ هجری را تأیید کرده است. (قاضی عبدالعزیز نیمدهی، وقایع سال ۸۸۰) دخالت مستقیم روسای بنو جبور (از جمله قبایل مهاجر نجد به سواحل بحرین) که چندی پیش از آن در یک درگیری توانسته بودند روسای آل عصفور را در بحرین شکست دهند و قدرت را در منطقه به دست گیرند، از مهم ترین رویدادهای بحرین در این دوره محسوب می شود. با توجه به اهمیت جایگاه بنو جبور در تحولات سیاسی قرن دهم هجری در بحرین و نواحی مجاور آن، پیش از بررسی روند تداوم حاکمیت ملوک هرموز در بحرین، به بررسی اجمالی خاندان بنو جبور و سابقه‌ی حضور آنان در بحرین، پرداخته می شود.

ج- بحرین و حاکمیت بنو جبور در اوایل قرن دهم هجری

شکل گیری قدرت جدید منطقه‌ای در بحرین، طی اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری موجب پدید آوردن شرایط نوینی در خلیج فارس شد و همین امر تأثیر عمده‌ای بر تحولات این آبراه مهم بر جای گذاشت. این قدرت جدید با نام «بنو جبور» یا «آل جبور» در نیمه دوم قرن نهم هجری، از نجد به سوی سواحل خلیج فارس در ناحیه احساء مهاجرت کردند و رئیس آنان به نام سیف بن زامل بن حصین عامری عقیلی توانست آخرین باز مانده‌ی امرای محلی آل عصفور را شکست دهد و بر مناطق ساحلی بحرین حکمروایی کند. به این ترتیب حکومت آل عصفور که از شیعیان بومی بحرین بودند به حکومت بنو جبور که مالکی مذهب بودند، منتقل گشت. (Aubin, 1973: 123) این رویدادها همزمان با کشمکش قدرت در هرموز بین مدعیان حکومت صورت گرفت و نشان داد که امرای هرموز در این شرایط امکان کنترل و نظارت بر بحرین را تا حدود زیادی از دست داده‌اند. سخاوی در شرح زندگانی اجود بن زامل می نویسد: «برادر او سیف توانست بر آخرین حکام جراونه پیروز شده و او را به قتل رساند و شهرهای تحت اداره‌اش را در

اختیار گیرد؛ و پس از آن با عدل و احسان با مردم رفتار کرد.» (سخاوی، جزء اول، ۱۹۹۲: ۱۹۰) پس از سیف، اجودبن زامل به قدرت رسید و همو اقتدار این قبیله را تا نواحی عمان توسعه بخشید.^۱ شهرت و قدرت او از منطقه خلیج فارس فراتر رفته، تا آنجا که ملوک بهمنی دکن با او مکاتبه و مراوده اقتصادی برقرار کردند. متن نامه‌ای از خواجه محمود گاوآن، وزیر مشهور بهمنی‌های دکن، خطاب به اجودبن زامل در دست است که که از او با این عناوین یاد شده است: «الملك الاعظم الاكرم الامير الافخم الاقدم مالک البر و الیم، حامی العرب و العجم، مبارز معارک الشجعان... سلطان اجود». (قاضی عبدالعزیز نیمدهی، کنزالمعانی، نسخه خطی، ش ۸۸۴: برگ ۴ - ۲۰۳) در سال ۸۸۸ هجری در عمان نیز اختلاف و دو دستگی بین عمر بن خطاب خروصی، امام اباضی و روسای نیهانی موجب شد تا عمر بن خطاب به بنو جبور پناه آورد. اجودبن زامل با دخالت در امور عمان توانست او را از دشمنی پنهانی مصون بدارد و به این ترتیب نفوذ خود را به نواحی عمان گسترش دهد. (حمید بن محمد بن زریق، ۱۹۷۷: ۲۵۸) هشت سال پیش از این رویداد، سلغرشاه هرموزی برای مبارزه با برادرش، که از طرف برخی از اشراف هرموز حمایت می شد، به ناچار از اجودبن زامل در خواست کمک کرد و او نیز با سپاهی به کمک سلغرشاه آمد. ابن ماجه، دریا نورد مشهور این دوره، می نویسد: «در تاریخ تحریر این کتاب جزیره‌ی بحرین به اجودبن زامل بن حسین العامری تعلق دارد که به اضافه قطیف که از طرف سلطان سرغل [سلغر] بن تورشاه به او داده شد، تا بر ضد برادرش به او یاری رساند». (شهاب ابن احمد بن ماجه النجدی، ۱۳۹۰: ۳۰۲ - ۳۰۱) سلغرشاه هرموزی با اقامت در بحرین توانست کمک رئیس بنو جبور را به دست آورد و علاوه بر آن، خاندان معروف روسای فال که از بومیان ساکن بحرین محسوب می شدند، و همچنین خواجه نظام‌الدین فالی، یکی دیگر از روسای فال ساکن «جلفار»، نیز از او حمایت کردند. (قاضی عبدالعزیز نیمدهی، طبقات محمود شاهی، وقایع سال ۸۸۰) شاه ویس که اخبار تدارک نیروهای برادر را دریافت کرده بود، به طرف جلفار حرکت کرد و در جنگی نابرابر تسلیم سلغرشاه گردید. با پیروزی سلغرشاه، امیر اجودبن زامل به حکومت بحرین و قطیف منصوب شد. به نظر

۱. همانجا، سخاوی می نویسد: «ولما مات سیف بن زامل خلفه اخوه اجودبن زامل و اتسعت مملکه بحیث مملکت بحرین و عمان».

می‌رسد که این اقدام با مخالفت روسای قدرتمند فالی روبه‌رو شده باشد، زیرا پس از چندی لشکری به فرماندهی رئیس نورالدین فالی برای دفع مهاجمین به بحرین به آن سمت روانه گردید. درگیری نیروهای هرموز و بنو جبور نهایتاً منجر به عقد قراردادی شد که طی آن امیر اجود به پرداختن مالیات سالیانه به امیر هرموز ملزم گردید. این معاهده سال‌ها مورد احترام طرفین قرار داشت و تا سال ۹۱۰ هجری اجرا می‌شد. (Aubin, 1973: 2921) امیراجود بن زامل توانست با بهره‌گیری از کشمکش قدرت در هرموز و عمان، قدرت خود را در ناحیه بحرین تثبیت نماید. ابوالحسن علی السمهودی، مورخ مصری قرن نهم و دهم هجری درباره او می‌نویسد: «رئیس اهل نجد و سلطان بحرین و قطیف، در حسن عقیده و نیکی و صلاح یگانه عصر بود و او ابوالجود اجود بن زامل بن جبور...»^۱

اجود بن زامل تا سال ۹۱۲ هجری با قدرت در بحرین و برخی از نواحی عمان حکومت کرد و در این سال وفات کرد و فرزندش مقرن جانشین او شد. هنگامی که پرتغالی‌ها در اوایل قرن دهم هجری به سواحل عمان رسیدند، قبیله‌ی بنو جبور و روسای آن در این ناحیه از قدرت بسیاری برخوردار بودند. آلبوکرک در خاطرات خود که توسط فرزندش گردآوری شده، در هنگام رسیدن به قلعات می‌نویسد: «نواحی داخلی قلعات تحت اداره‌ی پادشاهی است که بن جابر نامیده می‌شود که شجاعت بسیاری دارد.» (The commentaries, 1875: 1/66) ویلکنسون معتقد است که بین پادشاه هرموز و امیر بنو جبور توافقی در مورد عمان نیز به عمل آمد که طی آن نواحی ساحلی در اختیار پادشاه هرموز و بخش‌های داخلی عمان تحت اداره‌ی بنو جبور قرار گرفت. (Wilkinson, 1987: 81)

به این ترتیب در اوایل قرن دهم هجری و همزمان با ورود نخستین طایفه داران پرتغالی به خلیج فارس، این منطقه تحت اداره‌ی چند قدرت محلی قرار داشت که مشهورترین و بزرگترین آنان ملوک هرموز بودند که تقریباً بر تمامی جزایر خلیج فارس و بخش‌های ساحل میانی و شرقی آن تسلط داشتند. دیگر قدرت محلی، امرای لارستان بودند که بر بخش‌های ساحلی حد فاصل

۱. السمهودی، وفا الوفا باخبار دارالمصطفی، ص ۲۲۸. (به نقل از کتاب: تاریخ النفوذ البرتغالی فی البحرین، فوزیه الجیب، بیروت، الموسسه العربیه للدراسات و النشر، ۲۰۰۳، ص ۱۱۱.

بندر گمبرون تا بندر سیراف و مناطق پس کرانه‌ای این نواحی حکومت می‌کردند و در نواحی شرقی و در ساحل بحرین نیز حکام بنو جبور توانسته بودند از اقتدار مناسبی برخوردار شوند. با این حال تمامی این قدرتهای محلی، باج گزار و به نوعی تابع قدرت بزرگ‌تر منطقه‌ای یعنی صفویان و در حقیقت بخشی از حیات سیاسی ایران آن روزگار به شمار می‌رفتند. در آستانه‌ی ورود پرتغالی‌ها به خلیج فارس، این سه قدرت منطقه‌ای در منازعه و کشمکش با همدیگر دچار ضعف شده بودند و همین امر موقعیت مناسبی را برای پرتغالی‌ها به وجود آورد تا پس از فتح هرموز به توسعه‌ی قدرت خود به سمت نواحی شرقی و بحرین بیندیشند. در بخش بعدی کیفیت حضور پرتغالی‌ها در بحرین براساس منابع تاریخی مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت. لازم به یادآوری است که توجه اصلی در این بخش بر مسأله‌ی بحرین و حضور پرتغالی‌ها در آن ناحیه متمرکز شده است.

د: پرتغالی‌ها و مسأله بحرین در قرن دهم هجری

۱- آلبوکرک و بحرین

هنگامی که آلبوکرک سرمست از پیروزی‌های درخشان در سواحل عمان با ناوگان خود به سمت هرموز حرکت می‌کرد، این جزیره مشهور دوره‌ای نسبتاً طولانی از کشمکش‌های داخلی را پشت سر می‌گذاشت و پادشاه خردسال آن تحت قیمومیت و نظارت یکی از سیاستمداران باهوش و قدرتمند به نام خواجه عطا قرار داشت.^۱ در سال ۹۱۳ هجری در روزهایی که پرتغالی‌ها وارد قلمرو هرموز می‌شدند، پادشاه به تازگی از دردسر بزرگ رقابت‌های خانوادگی نجات یافته بود و هنوز مدت چندانی از لشکرکشی امیر لارستان به سواحل هرموز نمی‌گذشت.^۲ از سوی دیگر، مناطق وابسته به هرموز و از جمله بحرین و عمان به شدت تحت تاثیر این وقایع قرار گرفت و از همین رو حکام محلی عمان نتوانستند به گونه‌ای موثر در مقابل آلبوکرک مقاومت نمایند و

۱. برای آگاهی بیشتر از جایگاه خواجه عطا در هرموز طی این دوره بنگرید به:

Aubin, Jean, 'Gojeatar et Albuquerque', *Mare Luso-Indicum*, I, 1971, pp. 99-134.

۲. طبقات محمود شاهی، نسخه خطی، وقایع سال ۹۰۴ هجری برای آگاهی بیشتر از مناسبات سیاسی و اقتصادی ملوک هرموز و

امرای لارستان بنگرید به: تاریخ مفصل لارستان، پیشین، صص ۲۶۷ تا ۳۷۴.

آبادی‌های این ناحیه مهم که در آن ایام تحت اداره‌ی ملوک هرموز قرار داشت یکی پس از دیگری به تصرف آلبوکرک در آمد و شهرهای قریات (The Commentaries..., 1875: 1/72-75) و مسقط و خورفکان (Ibid, 76-84, 93-66) به آتش کشیده شدند و بندر صحار که یکی از بنادر مهم عمان در این دوره محسوب می شد به دلیل منازعات و کشمکش بین روسای بنو جبور و حاکم هرموز و نیهانی‌ها تسلیم خواسته‌های پرتغالی‌ها گشت. (Ibid, 84-93) به این ترتیب آلبوکرک با تصرف این بنادر راه خود را به سمت جزیره هرموز هموار نمود و توانست علی رغم مقاومت دلیرانه‌ی مردم و وزیر قدرتمند آن خواجه عطا این جزیره را برای مدت کوتاهی به تصرف خود در آورد.^۱ با همه شرایطی که در هرموز و نواحی مجاور آن وجود داشت، آلبوکرک در نخستین یورش خود به جزیره هرموز نتوانست به طور کامل آن را فتح کرده و بر اثر مشکلاتی که خواجه عطا برای او به وجود آورد، ناچار به ترک آن شد و به سمت بندر گوا حرکت نمود. دور شدن آلبوکرک از جزیره‌ی هرموز و استقرار او در گوا و کسب مقام نیابت سلطنت هند موجب نشد که او از مسایل و رویدادهای هرموز غافل بماند؛ چه او به خوبی از اهمیت تجارت اسب و مروارید و دیگر کالاها که از خلیج فارس و به ویژه از هرموز و بحرین به هندوستان صادر می شد، آگاه بود و در یکی از نامه‌های خود به دون امانوئل اول پادشاه پرتغال به صراحت اعلام نمود که: «هرکس تجارت اسب‌های ایرانی را در اختیار داشته باشد، حکومت دکن نارسینگ را در دست خواهد داشت» (اسناد و روابط تاریخی...، ۱۳۸۲: ۵۷) در این میان، بحرین که یکی از مراکز مهم صادر کننده‌ی اسب و مروارید به شمار می‌رفت، از تیررس نگاه آلبوکرک و دیگر سیاستمداران پرتغالی به دور نماند و از این رو در سال ۹۲۰ هجری و به دنبال حوادثی که در هرموز به وقوع پیوست، آلبوکرک، نایب‌السلطنه هندوستان، برادرزاده‌ی خود به نام پرو

۱. برای آگاهی بیشتر از کیفیت نخستین اشغال جزیره هرموز توسط آلبوکرک بنگرید به:

و ثوقی، محمدباقر، خواجه عطا و آلبوکرک، مجله تاریخ، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ش ۳، ۱۳۸۱، صص ۱۲۴-۱۳۳.

تاریخ مهاجرت اقوام در خلیج فارس، پیشین، صص ۳۲۰ تا ۳۲۷.

مسئله هرموز در روابط ایران و پرتغال، پیشین، صص ۴۶۸ تا ۴۷۶.

The Commentaries ..., op. cit. Vol. 1, pp. 101-124.

Faria Sousa, The Portuguese Asia, translated in to English by John Stevens, London, 1695, Vol. 1, pp. 129-136.

آلبوکرک را برای سرکشی و کسب اطلاعات به هرموز فرستاد. او ضمناً دستور داشت جزیره بحرین را تصرف و خراج عقب افتاده‌ی آن را وصول نماید.^۱ براساس نامه ای از آلبوکرک مشخص می‌شود که به رغم عدم موفقیت این مأموریت، نیروهای پرتغالی فرصت یافتند تا وضعیت عمومی جزیره‌ی بحرین را شناسایی کنند.^۲ اینها نخستین اشاره‌های آشکار حضور پرتغالی‌ها در خلیج فارس و توجه به مسأله‌ی بحرین است که در اسناد و مدارک موجود دیده می‌شود. آلبوکرک با توجه به موقعیت ویژه‌ی هرموز و از آنجایی که خطر مداخله شاه‌اسماعیل در امور خلیج فارس را بیش از پیش احساس می‌نمود، تصمیم گرفت تا کار تصرف و استقرار نیروهای خود در این جزیره مهم را به انجام رساند. از این رو در سال ۹۲۱ هجری با بیست و شش فروند کشتی و دو هزار و دویست سرباز به سوی خلیج فارس حرکت کرد و توانست جزیره را به طور کامل تصرف نماید. (Sousa, 1965: 202-205) شاه اسماعیل صفوی در این ایام به دنبال تحکیم موقعیت خود در خلیج فارس برآمده بود و قصد تصرف هرموز، بحرین و بنادر مکران را داشت. هر چند منابع فارسی اطلاع چندانی از این موضوع به دست نمی‌دهند، اما اشاره‌های پراکنده آلبوکرک در مکاتبات خود و همچنین برخی اسناد موجود در آرشیو پرتغالی‌ها نشان می‌دهد که ناکامی پرو آلبوکرک در تصرف بحرین در سال ۹۲۰ هجری به دلیل پیش دستی نیروهای صفویه در حمله به بحرین و استقرار کامل آنان صورت پذیرفته است.^۳ یک سند دیگر این موضوع را تایید می‌کند؛ چه در سال ۹۲۱ هجری به دنبال استقرار کامل آلبوکرک در هرموز، حاکم بحرین، یعنی مقرن بن زامل بن جبور طی نامه‌ای به آلبوکرک همراهی و مودت خود را با پادشاه هرموز و موافقت با هر قراری که با او بسته شود را اعلام نمود. (اسناد روابط تاریخی، ۱۳۸۲: ۱۲۰) به نظر می‌رسد که مقرن بن زامل در این دوره با توجه به گسترش نفوذ شاه اسماعیل در بحرین، چاره‌ای

۱. مسئله هرموز در روابط ایران و پرتغال، پیشین، ص ۴۸۶.

۲. اسناد و روابط تاریخی ایران و پرتغال، پیشین، ص ۶۹.

۳. مسئله هرموز در روابط ایران و پرتغال، پیشین، ۴۸۶؛ همچنین البوکرک در یکی از نامه‌های خود به دوآرته گالوام به صراحت از تبعیت پادشاه هرموز از شاه اسماعیل و دریافت کلاه قزلباشی اشاره کرده و ترس خود را از ادامه این روند با این جملات نشان داده که: «اگر هرموز به دست شاه اسماعیل بیفتد باز پس‌گیری آن کاری سهل و ساده نخواهد بود». بنگرید به:

Bishop, Ronald, The first age of Portuguese embassies, Bethesda, 1970, p. 18.

جز همراهی با آلبوکرک و پادشاه هرموز ندیده است از طرف دیگر براساس ماده‌ی اول قراردادی که بین میگوئل فریرا، فرستاده‌ی آلبوکرک و شاه اسماعیل صفوی منعقد شده بود، پرتغالی‌ها موظف بودند در لشکرکشی ایران به بحرین و قطیف، جهازات خود را به کمک ارتش صفوی اعزام نمایند.^۱ شواهد تاریخی نشان می‌دهد که بخشی از اشراف شیعی هرموز و از آن جمله روسای فال، طی این دوره در صدد جلب کمک شاه اسماعیل صفوی علیه مداخله پرتغالی‌ها بودند و از این رو در سلک قزلباشان درآمدند تا بتوانند از این فرصت حداکثر بهره‌برداری را نمایند. با توجه به نفوذ خاندان فالی و تعارض آنان با حکام سنی مذهب بنو جبور، می‌توان حدس زد که رئیس احمد فالی از این فرصت جهت تحکیم قدرت خود در بحرین استفاده نموده است. این تلاش‌ها با توجه به حضور آلبوکرک در جزیره‌ی هرموز و استقرار کامل ناوگان دریایی پرتغال در خلیج فارس در این مقطع به انجامی نرسید و مسئله‌ی توجه شاه اسماعیل صفوی در بحرین و هرموز با عنایت به مشکلات او در مقابله با عثمانی‌ها چندان موفقیت آمیز نبود. از طرف دیگر، مقرن بن زامل، حاکم بحرین نیز از حضور آلبوکرک در خلیج فارس به نفع خود بهره‌برداری کرد و موقتاً اطاعت خود از امیر هرموز و آلبوکرک را با فرستادن هدایا و نامه اعلام نمود. در همین ایام آلفونسو آلبوکرک تا شوال سال ۹۲۱ هجری در هرموز ماند و چون سخت بیمار شده بود، پرو آلبوکرک، برادرزاده‌ی خود را در هرموز منصوب کرد و پس از بازگشت به گوا، در همان‌جا از دنیا رفت. به این ترتیب، فاتح بزرگ پرتغالی نتوانست در زمان حیات خود مسئله‌ی بحرین را به طور کامل به نفع پرتغالی‌ها سامان بخشد.

۲- مقرن بن زامل و جنگ با پرتغالی‌ها

۱. مسئله هرموز در روابط ایران و پرتغال، پیشین، ص ۴۸۸. در برخی از منابع آمده است که شاه اسماعیل تقاضای در اختیار گزاردن کشتی توسط پرتغالی‌ها برای حمل و نقل کالا و مسافر به بحرین را داشته است و نه قصد حمله نظامی. از طرف دیگر برخی شواهد نیز نشان می‌دهد که در این دوره رئیس احمد فالی، از روسای قدرتمند هرموز، با ایجاد ارتباط با شاه اسماعیل در صدد تقویت قدرت شیعیان در هرموز بوده و از این رو تقاضا جهت کمک به فتح بحرین را به سفیرشاه اسماعیل پیشنهاد داده است. برای اطلاع بیشتر بنگرید به:

The First Age, op. cit. pp. 34- 38.

متن این توافق‌نامه در خاطرات آلبوکرک آمده است بنگرید به:

The Commentaries..., op. cit. vol. 4, pp. 153- 4.

یکی از رویدادهای مهم و تأثیر گذار در ادبیات عربی این دوره در بحرین، ماجرای سریچی مقرن بن زامل، حاکم بحرین از پرتغالی‌ها و درگیری او با آنان است. هر چند محققین عرب این حادثه را در ادامه تضادهای بنو جیور و حاکم هرموز در این دوره مورد ارزیابی قرار داده‌اند،^۱ اما شواهد تاریخی نشان می‌دهد که این رویداد از ماهیت متفاوتی بر خوردار بوده است. با مرگ آلبوکرک و انتصاب لوپو سوآرز به نیابت سلطنت هندوستان، سیاست پرتغالی‌ها در خلیج فارس به سمت توسعه بازرگانی و افزایش حجم تجارت پیش رفت. این امر در حالی صورت می‌پذیرفت که در جزیره‌ی هرموز تمایلات جدیدی برای حمایت از شاه اسماعیل صفوی و باز کردن راهی برای نفوذ او در این منطقه به وجود آمده بود که این امر با رهبری و هدایت روسای فالی که از جمله متنفذترین اشراف منطقه به شمار می‌رفتند صورت می‌پذیرفت. در واقع روسای فال، از شیعیان متمایل به صفویه، تلاش می‌کردند تا زمینه ناسازگاری با مأمورین پرتغالی را در این نواحی به وجود آورند. در همین راستا رئیس شهاب الدین فالی، حاکم قلعات در سال ۹۲۵هـ / ۱۵۲۰م در برابر دستورات مأمورین پرتغالی ایستادگی کرد و دست به قیام زد. (قائم مقامی، ۱۳۶۹: ۴۹۴) فرمانده پرتغالی هرموز برای دفع این شورش تعدادی کشتی را به قلعات اعزام نمود که نتیجه‌ای نگرفت و از همین رو از نایب السلطنه گوا استمداد طلبید. نیروی کمکی نیز در حمله به قلعات موفق نشد و تعدادی از پرتغالی‌ها به اسارت درآمدند و بسیاری از آنان متواری شدند. (Floor, 2006: 108) موفقیت قیام قلعات موجب تهییج و تشویق دیگر مراکز اقتصادی خلیج فارس را علیه پرتغالی‌ها فراهم نمود. در همین راستا مقرن بن زامل، حاکم بحرین نیز از اطاعت پرتغالی‌ها سرپیچی کرد و در همان حال با به خدمت گرفتن بیست افسر عثمانی و توپخانه، مشغول آموزش سلاح آتشین به سربازانش شد. پادشاه هرموز از پرتغالی‌ها کمک خواسته و گارسیا د کوتینهو،

۱. برای نمونه بنگرید به تحلیل‌های برخی محققین عرب از جمله:

- قاسم، جمال زکریا، الخلیج [الفارسی]، دراسة لتاریخ الامارات العربیة فی عصر التوسع الارویبی الاول ۱۵۰۷ / ۱۸۴۰، القاهرة، دارالفکر العربی، ۱۹۵۰، صص ۷۱-۷۴؛ همچنین؛ العانی، احمد، البرتغالیون فی البحرین و حولها خلال القرنین السادس عشر و السابع عشر، مجله الوثیقه، البحرین، مرکز الوثائق التاریخیه، ۱۹۸۴؛ همچنین، تاریخ النفوذالبرتغالی فی البحرین، پیشین، صص،

نائب السلطنه‌ی هند، بلافاصله سه فروند کشتی جنگی همراه با ۱۲۰ نفر سرباز به سمت بحرین گسیل داشت. با اینکه مقرن بن زامل در سفر حج بود، این مأموریت به سرانجامی نرسید و نیروها مجبور به بازگشت شدند. (Sousa, 1965: 256/1) با ادامه‌ی سرپیچی مقرن بن زامل از پرداخت مالیات به پادشاه هرموز، توران شاه با حمایت فرمانده پرتغالی نیرویی مشترک را برای جلوگیری از گسترش نفوذ مقرن به بحرین اعزام نمود. فرمانده ایرانی این ناوگان رئیس شرف‌الدین فالی فرزند رئیس نورالدین فالی، وزیر توران شاه بود که سه هزار نیروی نظامی با دویست فروند قایق او را همراهی می‌کردند و فرمانده پرتغالی به نام آنتونی دو کوریا با هفت فروند کشتی جنگی و چهارصد سرباز در این عملیات شرکت کردند. (Ibid, 256) همراهی رئیس شرف‌الدین فالی در این عملیات، از تمایل این خاندان به باز پس‌گیری قدرت از دست رفته‌شان در بحرین، نشان دارد. این لشکرکشی با پیروزی کامل و زخمی شدن مقرن و سپس مرگ او به پایان رسید و سر بریده‌ی او برای پادشاه هرموز فرستاده شد. (Floor, 2006: 108-109) پس از آن حکومت بحرین و قطیف به رئیس شرف‌الدین واگذار شد و به این ترتیب خاندان روسای فال مجدداً موقعیت سیاسی خود را در این منطقه به دست آوردند. ابن ایاس، مورخ مصری قرن دهم هجری در کتاب «بدائع الزهور فی وقایع الدهور» از این حادثه به عنوان عامل اصلی توسعه‌ی قدرت فرنگیان در منطقه یاد کرده است. (ابن ایاس، ۱۹۶۰: ۵/۴۳۷)

۳- قیام شرف‌الدین فالی در هرموز و بحرین و قلعات علیه پرتغالی‌ها

موقعیت متزلزل پرتغالی‌ها در منطقه به ویژه تجربه‌ی موفق قیام رئیس شهاب‌الدین فالی در قلعات (Miles, 1969: 157) و نارضایتی شدید توران شاه، پادشاه هرموز از عملکرد نائب‌السلطنه پرتغال در هند^۱ و همچنین گسترش موج شکایت تجار از وضعیت پیش آمده، موجب شد تا پادشاه و وزیر در یک اقدام هماهنگ، نقشه‌ی قیام عمومی علیه پرتغالی‌ها را پیاده کنند. (Sousa, 1965:)

۱. توران شاه در همین ایام طی نامه‌ای به امانوئل پادشاه پرتغال می‌نویسد: «عمال و کاپیتان‌های شما نیز هر سال نزد ما آمده مدتی می‌مانند و برای آنها خرج بسیار می‌شود و به حساب نمی‌آید. از قول شما نقل کرده‌اند که امر فرموده‌اید علوفه سیصد نفر به عهده ما باشد. دوستدار گفت بنده تمکن ندارد و از عهده داری این وجه بر نمی‌آیم. اگر در این قضیه فکری به حال ما نکنید کار مشکل خواهد شد.» بنگرید به: مسئله هرموز در روابط ایران و پرتغال، پیشین، سند شماره ۷.

263/1) بعد از این که مقدمات کار آماده شد، نامه‌هایی محرمانه به کلیه حکام نواحی خلیج فارس از بحرین تا مسقط نوشته شد تا در روزی معین به طور هماهنگ علیه ساخلوهای پرتغالی قیام کنند. (Miles, 1969: 157) پرتغالی‌ها با آن که از این حرکات آگاهی داشتند به تصور اینکه توران شاه دست به چنین کاری نخواهد زد غافل ماندند و در آخر ذیحجه سال ۹۲۷ هجری برابر با سی‌ام نوامبر ۱۵۲۱ میلادی قیام همگانی با حمله به ساخلوی پرتغالی در هرموز آغاز شد. از این میان، مهم‌ترین تحرکات مردمی در بحرین و به رهبری رئیس بدرالدین فالی صورت پذیرفت؛ به گونه‌ای که پرتغالی‌ها در هراس از کمک‌رسانی مردم نواحی دیگر و به ویژه اهالی عراق به بحرین دست به کار شده - و پرتغالی‌ها که در این ایام گرفتار قیام‌های مردمی در بخش‌های مختلف خلیج فارس بودند - با تمامی قوا در صدد کنترل و نظارت بر بنادر و جزایر مهم این منطقه برآمدند و در همین راستا نیروهای نظامی خود را برای نخستین بار به بصره اعزام نمودند. به نظر می‌رسد عمده‌ترین هدف این لشکرکشی جلوگیری از اعزام نیرو از طریق بصره به قیام‌کنندگان بحرین بوده است. لازم به یادآوری است که رئیس بدرالدین فالی، حاکم بحرین در این دوره از موثرترین قیام‌کنندگان علیه پرتغالی‌ها محسوب می‌شد و در واقع بحرین و قلعات یکی از مهم‌ترین مراکز قیام به شمار می‌رفت. تنها سند موجود از کیفیت حضور پرتغالی‌ها در بصره و بحرین طی این دوره، نوشته‌های فاریا سوسا، مورخ پرتغالی، است که در ذیل حوادث سالهای ۹۴۵-۹۳۶ق/۱۵۳۸-۱۵۲۹م در این مورد می‌نویسد: «تاوارز سوسا از طریق حاکم هرموز مأمور شد تا به بصره لشکرکشی کرده تا از کمک شاه جزیره [احتمالاً حاکم بغداد] جلوگیری نماید. او اولین پرتغالی بود که از رودهای دجله و فرات بالا رفت. شاه بصره، سوسا را با هیئت همراه در کاخ بزرگش پذیرایی کرد... شاه بصره دو یست کشتی داشت... به دستور شاه بصره، سوسا نامه‌ای به دشمن نوشت و از او درخواست صلح کرد. شاه جزیره در پاسخ او نوشت چون او اولین پرتغالی است که به این ناحیه آمده است، در خواستش را می‌پذیرد. پس از آن سوسا به طرف بحرین رفت تا رئیس بدرالدین، رهبر شورشیان را سرکوب کند. نونو داکونها، حاکم هرموز، برادرش سیمون را با هشت فروند کشتی و چهار صد نفر سرباز به کمک او فرستاد... سیمون و همراهانش به بحرین رسیده، لنگر انداختند. او طی سه روز قلعه‌ی بحرین را با باروت آن را منفجر و ویران کرد. سربازان

همراه او بیمار و حدود صد نفر از آنان کشته شدند و او ناگزیر به عقب نشینی شد. رئیس بدرالدین توانست از محاصره فرار کند. در بازگشت به هرموز بسیاری و از جمله سیمون مردند.» (Sousa, 1965: 333-334/1)

ضربات سخت و جبران ناپذیری در جزیره‌ی هرموز، بحرین و قطیف به پرتغالی‌ها وارد شد و این قیام می‌رفت تا موجب شکست کامل پرتغالی‌ها را فراهم آورد، اما عدم همراهی کامل بنادر عمان و به ویژه مسقط و صحار با قیام کنندگان، شرایط ویژه‌ای را برای رهایی از موقعیت پیش آمده در اختیار پرتغالی‌ها قرار داد. توضیح اینکه در دو بندر مهم و استراتژیک صحار و مسقط، روسای بنو جبور به فرماندهی شیخ حسین به پادشاه هرموز خیانت کردند و گروهی از اعراب به تلافی ماجرای بحرین و کشته شدن مقرن بن زامل، به همراهی با پرتغالی‌ها و نجات آنان از این وضعیت پرداختند. (Ibid, 205) همراهی و کمک بی‌دریغ رهبران عرب عمان به ویژه روسای بنو جبور در این مقطع تاریخی با پرتغالی‌ها باعث شد تا نیروهای دشمن بتوانند از شکاف به وجود آمده به نفع خود بهره برداری کرده و با اعزام نیروهای جدید از هند به خلیج فارس و همراهی طوایف عرب ساکن عمان، جزیره‌ی هرموز را محاصره کنند و توران شاه و رئیس شرف‌الدین که چاره‌ای جز فرار نمی‌دیدند، شهر را به آتش کشیده و به جزیره‌ی قشم پناه بردند. شیخ حسین بن سعید، در پاداش خیانت به مردم منطقه و همراهی با پرتغالی‌ها، به حکومت هرموز منصوب شد. توران شاه را در اختیار او گذاردند تا به انتقام مقرن بن زامل به قتل برساند. (Ibid, 265) بدین ترتیب پادشاه هرموز به دست یکی از امرای بنو جبور به قتل رسید و پسر خردسالش به نام محمدشاه جانشین او شد.

شواهد تاریخی نشان می‌دهد که رهبران این قیام پیش از اقدام عملی خود از شاه اسماعیل صفوی درخواست کمک کرده بودند و این امر مورد موافقت پادشاه ایران هم واقع شد، اما به دلایلی نامعلوم، نیروهای کمکی هنگامی به سواحل تحت نظارت هرموز رسیدند که پرتغالی‌ها توانسته بودند قیام را به طور کامل سرکوب کنند. (Bishop, 1970, 63) موج نفرت مردم سواحل از برخوردهای نادرست پرتغالی‌ها در خلیج فارس به حدی بود که بالتازار پسوا، سفیر پرتغال در دربار شاه اسماعیل اول و همراهان او به هنگام اقامت در شهر لار مورد ضرب و شتم

مردم واقع شده و در عبور از کوچه‌ها مورد اصابت سنگ و اشیای دیگر قرار گرفتند. شرح این رویداد در سفرنامه‌ی تن ریرو آمده است. (Ibid, 65) از طرف دیگر رهبران عرب که در این قیام به مردم خیانت کرده بودند تا سال‌ها بعد مورد شتمات و سرزنش قرار گرفتند و در برخی موارد منازل و اسباب و اثاثیه‌ی آنان به آتش کشیده شد. نمونه‌ی بارز این رویداد را می‌توان در واکنش مردم هرموز نسبت به خیانت راشدبن احمد از روسای منطقه عمان یاد کرد.^۱

مردم بحرین به فرماندهی رئیس بدرالدین فالی در این قیام سهم موثری را ایفا نمودند و توانستند با همراهی دیگر مناطق ضربات سختی را بر پیکر پرتغالی‌ها وارد نمایند. اما این حرکت با توجه به مسائل به وجود آمده به نتیجه نرسید و قیام همگانی مردم پس از کشته شدن توران شاه با عقد قراردادی در سال ۹۲۹ هجری بین محمدشاه و حاکم پرتغالی هرموز به شکست انجامید. رئیس شرف‌الدین فالی که از نفوذ و قدرت بسیاری در بین مردم هرموز و بحرین برخوردار بود به پرتغال تبعید شد و همین امر موجب واکنش شدید مردم بحرین گردید و در یک قیام همگانی اعتراض خود را به تبعید او نشان دادند. با همه تلاش‌هایی که در بحرین به نفع رئیس شرف‌الدین صورت پذیرفت، پرتغالی‌ها توانستند با بهره‌گیری از شکاف موجود بین خاندان بنو جبور و روسای فال اوضاع را به نفع خود تغییر دهند و از این بحران بزرگ جان سالم به در برند. در تحقیقات و مطالعات جدید کیفیت این قیام و تحلیل چگونگی شکست آن کمتر مورد توجه قرار گرفته است و حقانیت قیام کنندگان تحت تأثیر تمایلات قومی و گروهی محققان، نادیده گرفته شده است. به هر حال پرتغالی‌ها توانستند این بحران بزرگ را پشت سر گذارند و با عقد قرار داد ۹۲۹ هجری موقعیت نوینی را برای خود در خلیج فارس به وجود آورند.

ه: عثمانی و مسئله بحرین در خلیج فارس

در سال ۹۲۳ ه/ ۱۵۱۷م نیروهای عثمانی پس از یک دوره نبردهای نسبتاً طولانی توانستند تمامی متصرفات ممالیک در مصر را در اختیار گیرند و به این ترتیب بخش عمده‌ی سرزمین‌های

۱. برای آگاهی بیشتر از واکنش مردم نسبت به این فرد بنگرید به مضمون نامه‌های او در: مسئله هرموز در روابط ایران و پرتغال،

شرقی مدیترانه و دهانه‌ی ورودی دریای سرخ در تصرف امپراطوری عثمانی قرار گرفت.^۱ برخی از محققان معتقدند که یکی از دلایل حمله‌ی سلطان سلیم اول به مصر، جلوگیری از تهدید بیشتر مسلمانان توسط پرتغالی‌ها و همچنین حفظ و حمایت از تجارت ادویه بود که از مسیر عثمانی به غرب ارسال می‌شد. (Halil Inalick, 1994: 323/1; Sergeant, 1968: 3) در این دوره، ونیزی‌ها عمده‌ترین واردکننده ادویه به غرب بودند که آن را از بیروت و اسکندریه و بنادر شمالی آفریقا خریداری می‌کردند و بیشتر منافع این تجارت عظیم به بازرگانان اقیانوس هند و دریای سرخ و سلاطین مملوک می‌رسید. (قائم مقامی، ۱۳۶۹: ۶۸۱-۶۸۰) به عبارت دیگر می‌توان گفت که عثمانی‌ها با فتح مصر، عملاً در حوزه رقابت دریایی با پرتغالی‌ها وارد شدند. حضور پرتغالی‌ها در خلیج فارس در آغاز با قیام‌های مردمی همراه شد و رهبران قیام ناگزیر دست یاری به سوی شاه اسماعیل و شاه سلیمان دراز کرده و برای دفع آنان استمداد طلبیدند. نخستین اشاره‌های تاریخی دال بر ارتباط امپراطور عثمانی و مسایل خلیج فارس، به دوره‌ی دوم قیام‌های هرموز و بحرین علیه پرتغالی‌ها به رهبری رئیس شرف‌الدین فالی مربوط می‌شود. در این دوره، دو نامه از رهبر قیام، خطاب به «سلیمان رومی» در دست است که طی آن از او استمداد شده تا به نیروهای قیام‌کننده یاری رساند. در همین ایام خبر فتح جدّه در دریای سرخ توسط نیروهای عثمانی در خلیج فارس شایع شده بود. رئیس شرف‌الدین فالی در بخشی از نامه خود می‌نویسد: «ناگاه بشارت رسید که جنود مظفر ورود سلیمانی، جهت قلع و قمع بنای کفر و کفره فرنگ به جدّه نزول اجلال فرموده... اکنون حسبی الله تعالی صدقات فرق پادشاه که از برق، سرعت سیر استعاره کرده و تصمیم عزم جرون فرمایند و از مدد خرج و مدد لشکر هیچ اندیشه نمایند.» (العزای، ۱۴۲۵: ۲۹-۴/۳۲) پرتغالی‌ها که در این ایام گرفتار قیام‌های مردمی در بخش‌های مختلف خلیج فارس بودند، با تمام قوا در صدد کنترل و نظارت بر بنادر و جزایر مهم این منطقه برآمدند و در همین راستا نیروهای نظامی خود را برای نخستین بار به بصره اعزام نمودند. به نظر می‌رسد عمده‌ترین

۱. برای آگاهی بیشتر از این حوادث بنگرید به: شاول، استانفورد، تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضان‌زاده، تهران، موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس، ۱۳۷۰، جلد اول، صص ۱۵۴ تا ۱۵۸؛ همچنین؛ هامر پورگشتال، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه میرزا زکی علی‌آبادی، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۷، جلد دوم، صص ۸۷۹ تا ۹۴۰.

هدف این لشکرکشی جلوگیری از اعزام نیروی کمکی از طریق بصره به قیام کنندگان بحرین بوده است. (Sousa, 1965: 333-334)

ورود رسمی عثمانی‌ها به مسایل خلیج فارس از سال ۹۴۱ هجری و به دنبال فتح بغداد شکل تازه‌ای به خود گرفت؛ چه بخش عمده‌ای از کالاهای خلیج فارس از طریق بصره به بغداد و حلب و از آنجا به سواحل دریای مدیترانه حمل می‌شد و با استقرار عثمانی‌ها در بغداد، این مسیر در اختیار آنان قرار می‌گرفت. پیش از این، پرتغالی‌ها که از موقعیت بصره به خوبی آگاه بودند، تلاش کردند تا در آنجا قلعه‌ای بسازند و برای خود ایستگاهی مناسب تدارک ببینند که موفق به انجام آن نیز شدند. (Loriemer, 1986: 6/1؛ اسناد و روابط تاریخی...، ۱۳۸۲: ۱۹۵) سلطان سلیمان اول پس از فتح بغداد با آگاهی کامل از موقعیت بصره و احتمالاً به قصد توسعه‌ی قدرت خود در خلیج فارس و رویارویی با پرتغالی‌ها (Soueck, 2008: 31) شرایطی را به وجود آورد تا مانع بن راشد ابن مغماس، حاکم بصره، کلید شهر را به عنوان اطاعت از او برایش ارسال نماید. (العزاوی، ۱۴۲۵: ۴/۴۶)

انتشار خبر فتح بغداد موجب واکنش و هراس پرتغالی‌ها را فراهم آورد و یکی از صاحب منصبان پرتغالی طی نامه‌ای به این موقعیت جدید اشاره کرده و می‌نویسد: «دریای سرخ بازوی راست هند است که در حال نابودی و از دست دادن است و اگر به خوبی کنترل نشود، مخاطرات زیادی را در پی خواهد داشت و حتی هر موزامن نخواهد ماند؛ خصوصاً اگر ترک‌ها بصره را همانند بغداد به تصرف خود در آورند.» (اسناد روابط تاریخی...، ۱۳۸۲: ۱۹۵) پیش بینی این کارگزار پرتغالی در مورد تصرف بصره توسط عثمانی‌ها در سال ۹۵۳ق/۱۵۴۶ میلادی تحقق یافت و به این ترتیب عثمانی‌ها توانستند یکی از بنادر مهم خلیج فارس را در اختیار خود در آورند.^۱ تا پیش از این دوره، حاکم بصره تحت نظارت حکومت صفویه بود و حداقل اینکه احکام خود را از صفویه دریافت می‌نمود. (اوزیران، بی تا: ۲۳-۲۵) ظاهراً حاکم بحرین در این دوره، فتح بصره توسط عثمانی‌ها را رویدادی به نفع تداوم حاکمیت خود تصور کرد و برای جلب نظر سلطان

1. Abu Hakima, Ahmad Mustafa, History of Eastern Arabia 1750- 1800, Beirut, 1965, P. 36.

در برخی از منابع فتح بصره را در سال ۹۵۰ هجری ثبت کرده‌اند. بنگرید به: الغراوی، پیشین، جلد ۴، ص ۵۰.

سلیمان قانونی، فرستادگانی به بغداد اعزام نمود. (Belgrare, 1952: 57-68) گرایش حاکم بحرین به سمت عثمانی‌ها، موجب نگرانی مقامات پرتغالی شد و حکمران هرموز از پادشاه پرتغال درخواست نمود تا به هر صورت ممکن حکام بحرین و جلفار را به تبعیت از هرموز وادار نماید. (اسناد روابط تاریخی...، ۱۳۸۲: ۲۱۴) نخستین جدال عثمانی و پرتغال در خلیج فارس در سال ۹۵۷ هـ / ۱۵۵۰م به وقوع پیوست. (Loriemer, 1986: 6) در این ایام حاکم قطیف که احتمالاً از سران عرب و اهل سنت منطقه بوده است، با اطلاع از تصرف بصره توسط عثمانی‌ها، تمایل خود را برای همکاری و اطاعت از سلیمان اول اعلام نمود و این امر موجب شد تا تعدادی از نیروهای نظامی عثمانی به قطیف اعزام شوند. (اسناد روابط تاریخی...، ۱۳۸۲: ۲۳۶) حاکم هرموز با شنیدن این اخبار، اقدام به اعزام نیرو نمود و پرتغالی‌ها با ۱۹ فروند کشتی و هزار و دویست و ده جنگجو به قطیف روانه شدند و آنجا را به تصرف خود در آورد. آنها سپس به سمت بصره حرکت کردند و بدون رویارویی با مقاومتی وارد شهر شدند. از زمان فتح بصره توسط نیروهای عثمانی حاکم هرموز عبور و مرور کشتی‌ها را از هرموز به بصره ممنوع کرده بود. (همان، ۲۲۲)

نخستین برخورد جدی عثمانی‌ها و پرتغالی‌ها در خلیج فارس مقدمه‌ای برای یک درگیری دریایی بزرگ‌تر بود که در سال ۹۶۰ هـ / ۱۵۵۲م به وقوع پیوست. (Miles, 1969: 168) ناوگان دریایی عثمانی به فرماندهی پیری پاشا، امیرالبحر مصر، به بهانه مساعدت به اعراب بصره و قطیف که در سال ۹۵۷ هجری بر پرتغالی‌ها شوریده بودند، روانه خلیج فارس شد.^۱ پیری پاشا در رأس ناوگان خود پس از یک سفر پنج ماهه به جزیره‌ی هرموز رسید. اما نبرد سنگین هرموز برای پیری پاشا موفقیتی در پی نداشت. وی از آنجا راهی قشم شد و پس از گلوله‌باران این جزیره، به سمت بصره حرکت نمود. (Loriemer, 1986: 6) برخی از محققان، عامل اصلی شکست پیری پاشا را در فاصله دور هرموز تا بصره و همچنین عدم کارآمدی توپ‌های به کار گرفته شده در این نبرد دانسته‌اند. (Soucek, 2008: 35) سلطان سلیمان اول پس از این شکست بلافاصله به یکی دیگر از

۱. اقبال، عباس، مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس، تهران، طهوری، ۱۳۸۴، ص ۶۸. در مورد تقاضای مردم قطیف برای کمک علیه پرتغالی‌ها بنگرید به: اسناد روابط ایران و پرتغال، پیشین، ص ۳۳۶، (نامه دون آفونسو و نوروئها به ملکه دونا کاتارینا) و ص ۳۳۷ (نامه سیمون بوتلیو به دون ژوان سوم)

فرماندهان نیروی دریایی خود به نام مراد پاشا مأموریت داد تا با بقیه ناوگان موجود در بصره، حملاتی را علیه هرموز و پرتغالی‌ها ترتیب دهد. (Miles, 1969: 170) این ناوگان در مسیر عبور از سواحل عمان با کشتی‌های پرتغالی برخورد نمود و در طی یک درگیری بخش عمده کشتی‌های عثمانی نابود شد و به این ترتیب این مأموریت نیز با شکست انجامید. سلطان سلیمان که از جنگ با پرتغالی‌ها منصرف نشده بود، این بار یکی از فرماندهان برجسته‌ی خود به نام سیدی علی را به مأموریت خلیج فارس فرستاد. سیدی علی در کتاب خود به نام «مرآت الممالک» در این باره می‌نویسد: «در اواخر ذی‌حجه سال مذکور [۹۶۱ هـ] قیودانی مصر به این بنده کمتر به عنوان تصدق مرحمت گردید و فرمان عالی صادر شد که کشتی‌های موجود در بندر بصره به مصر بازگردانده شود.» (کاتبی، ۱۳۵۵: ۳۷) او خود را از راه حلب و موصل به بغداد رسانید و در محرم سال ۹۶۱ هجری به بصره رفت. وی پس از تهیه اسباب کار خود در ماه رمضان ۹۶۱ هجری عازم بحرین گشت و پس از ملاقات با رئیس مراد به سمت مسقط روانه شد. (همان، ۴۴) در مسقط نیروی دریایی پرتغال مانع از ادامه حرکت ناوگان عثمانی شد و جنگ دریایی بزرگی روی داد که در آن پرتغالی‌ها به طور کامل به پیروزی رسیدند. (Miles, 1969: 172-182) این شکست سنگین، موقعیت عثمانی‌ها در خلیج فارس را کاملاً متزلزل ساخت. در واقع نقشه‌ی حمله دریایی از طریق دریای سرخ به خلیج فارس با توجه به بُعد مسافت و عدم همراهی ساکنان منطقه، نمی‌توانست خواسته‌های سلطان سلیمان را برآورده سازد. از این رو در پی شکست سیاست تهاجم دریایی از مصر به خلیج فارس، سلطان سلیمان از این پس استراتژی خود را تغییر داد و در صدد اعمال قدرت خود از طریق بغداد و بصره در خلیج فارس برآمد. این طرح نخستین بار در سال ۹۶۷ هجری / ۱۵۵۹ میلادی با حمله به بحرین وارد مرحله جدیدی شد. حادثه‌ی حمله به بحرین در این دوره مورد توجه تعدادی از محققان و مورخان ترک و عرب قرار گرفته و در این باب مقالاتی به رشته

تحریر در آمده است که بخش عمده‌ی آنان در تحلیل‌های خود دچار کاستی‌هایی هستند.^۱ پیش از پرداختن به این کاستی‌ها، حوادث پیش آمده در این دوره را براساس روایت پرتغالی آن بررسی می‌کنیم.

فاریا سوسا در این مورد می‌نویسد: «عثمانی‌ها در این ایام قصد داشتند تا به سواحل عربی و بخش‌های ساحلی ایران برسند و در این سال با دو فروند کشتی گالی و هفتاد قایق برکا، همراه با ۱۲۰۰ سرباز برای تصرف قلعه‌ی بحرین لشکرکشی کردند. رئیس مراد، حاکم بحرین، در قلعه حضور داشت و شرایط را به خوبی برای دفاع آماده ساخته و از طرفی پیش از آن، خطر حمله عثمانی‌ها را به حاکم هرموز اطلاع داده بود. دون د نوروها، حاکم هرموز نیز جان د نوروها را با ده فروند کشتی برای کمک به او اعزام نمود. اما او در حوالی صحار به مأموریت دیگری فرستاده شد. الوارو د سیلویرا به طرف بحرین اعزام شد و با رئیس مراد ملاقات نمود و سیصد سرباز ایرانی در اختیار او گذاشته شد و درگیری آغاز گشت... در این نبرد بالغ بر هفتاد نفر از نیروهای ما کشته شدند و چند نفر از نیروهای دشمن نیز اسیر شدند. نیروهای کمکی، جزیره را کاملاً محاصره کردند و عثمانی‌ها که چاره‌ای جز ترک جنگ نمی‌دیدند، حدود سی نفر از اسرای ما را آزاد کردند و همراه با تعدادی توپ و اسب و صد دوکات به نزد رئیس مراد فرستادند. پس از آن نیروهای عثمانی به طرف بصره حرکت کردند، اما نیروهای آنان به دلیل گرسنگی و شیوع طاعون، تلفات بسیاری دیدند و فقط دویست نفر از آنان زنده ماندند.» (Sousa, 1965: 199-201/2)

این حمله به دستور مصطفی پاشا، والی بغداد، صورت پذیرفت و ظاهراً از تغییر سیاست باب عالی در مورد جابجایی تمرکز عملیات از دریای سرخ به سمت بصره، برای تحکیم موضع عثمانی

۱. برای نمونه بنگرید به مقالات زیر:

Saffet Bey, "Bahreyn do bir vakia", *Tarihi Osmani Encumeni Mecmuesi*, 3, 1328/ 1910, pp. 1139-1145.

Cengiz orhonlu, '1559 Bahreyn seferine bir rapor', *Tarih Dergisi*, 17, 1967, pp. 1- 16.

Salih Ozbaran, "Korfezden bir oyku: 1559 Bahreyn Trajedisi", in Ozbaran, *Yemen'den Basra'ya*, s. 162- 171.

فالح حنظل، «معارک البحریه العثمانیه ضد البحریه البرتغالیه فی الخلیج»، مجله الوثیقه، ۱۹۹۰.

- صبری فالح الحمدی، «البحرین خلال السیطره البرتغالیه»، مجله الوثیقه، ۱۹۹۶.

- ابراهیم خلف العبیدی، *الحركة الوطنیه فی البحرین*، لندن، دارنیلی، ۲۰۰۴، صص ۱۸ تا ۲۱.

در خلیج فارس نشان داشت.^۱ در همان ایام لشکریان عثمانی به محاصره‌ی قلعه منامه پرداختند و رئیس مراد با حدود چهارصد سرباز ایرانی به دفاع از آن پرداخت. (Gengiz Orhanlu, 16) نیروهای کمکی از هرموز به بحرین رسید و چون ناوگان عثمانی نمی‌توانست از بصره کمک جدیدی دریافت کند، در شرایط دشواری قرار گرفتند. محاصره به سرانجامی نرسید و نیروهای عثمانی ناگزیر در نخلستان‌های اطراف قلعه پناه گرفتند. پس از آن که هر دو طرف به این نتیجه رسیدند که نمی‌توانند کاری از پیش ببرند، به مذاکره پرداختند و توافق شد تا ترک‌ها مبلغی به عنوان خسارت بپردازند و با موافقت رئیس مراد، قرار شد تا بخشی از نیروهای عثمانی به قطیف رفته و از آنجا به بصره بازگردند. (Soucek, 2008: 37)

اسناد و مکاتبات پرتغالی از شکست کامل این لشکرکشی و کشته شدن بخش عمده‌ای از نیروهای عثمانی حکایت دارد. (اسناد روابط تاریخی...، ۱۳۸۲: ۲۴۶) شکست عثمانی‌ها بر اثر مقاومت و پایداری رئیس مراد فالی، حاکم هرموز و نیروهای ایرانی مستقر در آن صورت پذیرفت. برخی محققان ترک برای کم رنگ نشان دادن حضور خاندان فالی در بحرین طی این دوره که از شیعیان وفادار به صفویه محسوب می‌شدند، تلاش نموده‌اند تا رئیس مراد را اصالتاً ترک یا عرب و از امرای دست‌نشانده والی بغداد قلمداد نمایند. (Salih ozbaran, 169) این امر در حالی است که اسناد پرتغالی صراحتاً اصالت ایرانی رئیس مراد را تأیید می‌کنند. (Sousa, 1965: 200/2) این حادثه و شکست‌های پیاپی عثمانی‌ها در خلیج فارس نشان داد که آنان نمی‌توانند با توجه به موقعیت اجتماعی و سیاسی منطقه به موفقیت دست یابند و از این رو، پس از آن تا پایان قرن دهم هجری از حضور عثمانی‌ها در خلیج فارس و به ویژه بحرین نشانی نیست و این جزیره و توابع آن عملاً تحت حاکمیت خاندان روسای فال قرار داشته است که در زمره‌ی اشراف شیعی نامدار این عصر در خلیج فارس بوده‌اند.

مهم‌ترین دلایل عدم موفقیت عثمانی‌ها در خلیج فارس طی این دوره را می‌توان در موارد زیر

دانست:

۱. اسناد و مدارک موجود دلیل کافی برای این حمله نشان نداده است؛ اما از شواهد چنین بر می‌آید که این حملات در تداوم سیاست اعمال نفوذ عثمانی در خلیج فارس صورت پذیرفته است.

۱- پایگاه اصلی نیروی دریائی عثمانی در سواحل مدیترانه و بخشی از آن در دریای سرخ قرار داشت و برای عملیات در خلیج فارس ناگزیر از طی مسافتی طولانی بود که همین امر امکان عملیات سریع و به موقع را از عثمانی ها می گرفت.

۲- عثمانی ها در قرن دهم هجری از پایگاه اجتماعی قابل ملاحظه‌ای در بنادر خلیج فارس برخوردار نبودند و اساساً شیعیان ساکن بخش های شمالی خلیج فارس و بحرین و احسا و قطیف تمایل چندانی به حضور و نفوذ عثمانی ها نشان نمی دادند و بالعکس خواهان تقویت حضور ایران در این مناطق بودند.

۳- خاندان روسای فال که از اشراف بومی شیعه‌ی خلیج فارس در این دوره محسوب می شوند، نفوذ فوق العاده ای در بحرین داشتند. این خاندان متمایل به صفویه بودند و از همین رو با تمام قوا در مقابل نفوذ عثمانی ها مقاومت می کردند.

حادثه‌ی حمله‌ی عثمانی به بحرین در سال ۹۶۷ هجری از جمله آخرین رویدادهای قابل توجه در قرن دهم هجری در این منطقه محسوب می شود و در واقع بحرین و نواحی وابسته، از آن پس تا اوایل قرن یازدهم هجری تحت اداره و نظارت روسای فال که از جانب هرموز حمایت می شدند قرار گرفتند و با توجه به گرایش های شیعی و صفوی، این خاندان به تدریج آماده پذیرفتن تابعیت صفوی در اوایل قرن یازدهم هجری می شد. کیفیت ورود نیروهای صفوی در اوایل قرن یازدهم هجری به بحرین موضوعی است که نیاز به پژوهشی جداگانه دارد که امیدواریم در آینده بتوان در این مورد تحقیقی مستقل ارائه نمود.

نتیجه

بحرین در اوایل قرن دهم هجری با توجه به موقعیت ممتازی که در تجارت اسب و مروارید داشت مورد توجه حکام هرموز قرار گرفت و به عنوان پایگاه مهم اقتصادی ملوک هرموز محسوب می شد. طی اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم نیروی قبیله‌ای نو ظهور بنو جبور، که از قبایل مهاجر نجد به شمار می رفتند، با استفاده از کشمکش قدرت در هرموز توانستند در بحرین قدرت را به دست گیرند و همین امر موجب واکنش شیعیان این منطقه که اکثریت جمعیت آن را

تشکیل می‌دادند، گردید و رقابتی پنهان بین روسای فال با تمایلات شیعی و روسای بنو جبور در گرفت. با ورود پرتغالی‌ها به خلیج فارس و تصرف هرموز و با توجه به اهمیت بحرین در اقتصاد خلیج فارس، این منطقه به تدریج در حوزه‌ی توجه پرتغالی‌ها قرار گرفت و آنان توانستند با بهره‌گیری از منازعات و رقابت بین روسای فال و بنو جبور بر جزیره و نواحی وابسته‌ی آن تسلط یابند. اگر چه شیعیان بحرین در مقابل حضور پرتغالی‌ها از خود مقاومت سختی نشان دادند و بحرین در اوایل قرن دهم هجری به پایگاه مهم قیام علیه پرتغالی‌ها تبدیل گشت، اما تعارض و تضاد موجود در بحرین موجب شد تا پرتغالی‌ها بتوانند موقعیت خود را در آنجا تثبیت نمایند و ناگزیر و علی‌رغم میل باطنی‌شان حکومت و ریاست خاندان فالی بر بحرین را به رسمیت بشناسند. بروز قیام‌های مردمی در بحرین علیه پرتغالی‌ها، همزمان با بسط نفوذ عثمانی در منطقه‌ی عراق بود و همین امر موجب شد تا زمینه مناسبی برای حضور نیروهای دریائی عثمانی در خلیج فارس فراهم آید. بحرین نیز به دلیل نزدیکی به بصره و همجواری با شبه‌جزیره‌ی عربستان در معرض تهاجم عثمانی قرار گرفت و شاهد چندین عملیات نظامی از سوی ترکان بود که نهایتاً به دلایلی که پیشتر ذکر شد موفقیتی برای عثمانی در پی نداشت. بنابراین بحرین در نیمه‌ی دوم قرن دهم هجری همچنان تحت زعامت و رهبری روسای فال و به عنوان یکی از مراکز وابسته به ملوک هرموز به ایفای نقش می‌پرداخت. با این همه تحولات قرن دهم هجری در بحرین نشان می‌دهد که این ناحیه به دلیل موقعیت جغرافیایی و توانمندی اقتصادی‌اش از چنان اهمیتی برخوردار بود که به محل منازعه و کشمکش قدرت‌های منطقه‌ای بدل گشت و تحولات بسیاری را به خود دید.

منابع و مأخذ

- ابراهیم خلف العبیدی، (۲۰۰۴) *الحركة الوطنية فی البحرين*، لندن، دارنیلی.
- ابن الفقیه، احمد بن محمد بن اسحاق الهمدانی، (۱۴۱۶) *البلدان*، بیروت، عالم الکتب.
- ابن ایاس، (۱۹۶۰) *بدایع الزهور فی وقایع الدهور*، قاهره.
- ابن بطوطه، (۱۴۱۷) *تحفه النظار فی غرایب الامصار و عجایب الاسفار*، رباط، آکادیمیة المملكة المغربية.

ابن حجر عسقلانی، (۱۹۷۲) *الدرر الکامنه فی اعیان المائه الثامنه*، محمد عبدالحمید خان، حیدر آباد دکن، دایره المعارف عثمانی.

ابواسحاق ابراهیم اصطخری، (۱۳۷۳) *ممالک و مسالک*، ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنیاد موقوفات افشار.

ابوعبدالله محمد بن محمد بن عبدالله بن الشریف الادریسی، (۱۴۰۹ق) *نزهة المشتاق فی اختراق الافاق*، بیروت، عالم الکتب.

ابوعبدالله محمد بن مقدسی، (۱۴۱۱) *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، القاهره، مکتبه الدبولی. اسحاق بن الحسین، (۱۴۰۸) *آکام المرجان فی ذکر المدائن المشهوره فی کل مکان*، بیروت، عالم الکتب.

اسناد روابط تاریخی ایران و پرتغال، (۱۳۸۲) ترجمه و تنظیم مهدی آقا محمد زنجانی، تهران، مرکز اسناد و خدمات پژوهشی.

اقبال، عباس، (۱۳۲۸) *مطالعاتی در باب بحرین و جزایر و سواحل خلیج فارس*، تهران، چاپخانه مجلس.

اوزبران، صالح، *الاتراک العثمانيون و البرتغالیون فی الخلیج*، ترجمه عبدالجبار ناجی.

حدود العالم من المشرق الی المغرب، (۱۴۲۳ق) قاهره، الدار الثقافیه للنشر.

حمدالله مستوفی، (۱۳۶۲) *نزهة القلوب*، به اهتمام و تصحیح گای لسترانج، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.

حمید بن محمد بن رزیک، (۱۹۷۷م) *الفتح المبین فی سیره الساده البوسعیدین*، تحقیق عبدالمنعم عاصر و محمد مرسی عبدالله، مسقط.

خواجه محمود گاو، (۱۹۴۸) *ریاض الانشاء تصحیح شیخ چاند*، حیدر آباد دکن.

(۱۳۱۰ هجری) *دیوان علی بن مقرب بن علی العیونی*، بمبئی، مطبعه دت پرساد.

سیدی علی کاتبی، (۱۳۵۵) *مرآت الممالک*، ترجمه محمود تفضلی و علی گنج‌لی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

شاو، استانفورد، (۱۳۷۰) تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید، ترجمه محمود رمضانزاده، تهران، موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس.

شمس‌الدین محمد سخاوی، (۱۹۹۲) الضوء اللامع لاهل القرن التاسع، بیروت، دارالجلیل.
شهاب‌الدین احمد بن ماجد المنجدی، (۱۳۹۰ق) کتاب الفوائد فی اصول علم البحر و القواعد، تحقیق ابراهیم خوری و عزى حسین، دمشق، مطبوعات مجمع اللغة العربیه بدمشق.
صبری فالح الحمیدی، (۱۹۹۶) «البحرین خلال السیطره البرتغالیه»، مجله الوثیقه، البحرین، مرکز الوثائق التاریخیه.

صفی‌الدین عبدالمومن بن عبدالحق بغدادی، (۱۴۱۲ ق) مرآة الاطلاع علی الاسماء الامکنه و البقاع، بیروت، دارالجلیل.

العانی، احمد، (۱۹۸۴) «البرتغالیون فی البحرین و حولها خلال القرنین السادس عشر و السابع عشر»، مجله الوثیقه، البحرین، مرکز الوثائق التاریخیه.

عبدالرحمن عبدالکریم العانی، (۱۴۲۱ق) البحرین فی صدرالاسلام، بیروت، الدار العربیه الموسوعات.

العزوی، عباس، (۱۴۲۵ق) تاریخ العراق بین الاحتلالین، قم، انتشارات المکتبه الحیدریه.
فالح حنظل، (۱۹۹۰) «معارک البحریه العثمانیه ضد البحریه البرتغالیه فی الخلیج»، مجله الوثیقه، البحرین، مرکز الوثائق التاریخیه.

فضل‌الله بن عبدالله شیرازی، (۱۳۳۸ ق) و صاف الحضرة، تهران، ابن سینا.
قاسم، جمال زکریا، (۱۹۵۰) الخلیج [الفارسی]، دراسه لتاریخ الامارات العربیه فی عصر التوسع الارویب الاول ۱۵۰۷ / ۱۸۴۰، القاهره، دارالفکر العربی.

قاضی عبدالعزیز نیمدهی، طبقات محمود شاهمی، نسخه خطی کتابخانه ویندسور لندن به شماره ۲۷۱.

قاضی عبدالعزیز نیمدهی، کنز المعانی، نسخه خطی کتابخانه مصطفی، ترکیه، شماره ۸۸۴
قائم مقامی، جهانگیر، مسئله هرموز در روابط ایران و پرتغال، مجموعه مقالات خلیج فارس، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۶۹.

محمد بن عبدالمنعم الحمیری، (۱۹۸۴) *الروض المطار فی خیر الاقطار*، بیروت، مکتبه لبنان.
محمد بن علی بن محمد شبانکاره‌ای، (۱۹۵۳) *مجمع الانساب*، چاپ شده در مقاله اوین در ژورنال
آزیاتیک، صص ۱۳۰ تا ۱۳۷.

معینی نطنزی، (بی تا) *منتخب التواریخ*، تصحیح ژان اوین، تهران، انتشارات خیام.
وثوقی و دیگران، (۱۳۸۷) *تاریخ مفصل لارستان*، تهران، نشر همسایه.
وثوقی، محمدباقر، (۱۳۸۱) *خواجه عطا و آلبوکرک*، مجله تاریخ، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.
ش ۳، صص ۱۳۳-۱۲۴.

وثوقی، محمدباقر، (۱۳۸۰) *ریاض الانشاء*، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۶۲، صص ۶۷-۶۲.
وثوقی، محمدباقر، (۱۳۸۰) *تاریخ مهاجرت اقوام در خلیج فارس*، شیراز، دانشنامه فارس، ۱۳۸۰.
هامر پورگشتال، (۱۳۶۷) *تاریخ امپراطوری عثمانی*، ترجمه میرزا زکی علی آبادی، تهران، انتشارات
زرین، ۱۳۶۷.

یاقوت حموی، (۱۹۹۵) *معجم البلدان*، بیروت، نشر دار صادر.

Abu Hakima, Ahmad Mustafa, (1965) *History of Eastern Arabia 1750-1800*, Beirut.

Aubin, Jean, (1971) 'Gojeatar et Albuquerque', *Mare Luso- Indicum*, I, pp. 99-134.

Aubin, Jean, (1953) 'Les Princes d'Ormuz du xiii^{xv} siecles', *Journal Asiatic*, no. 241, pp.77-137.

Aubin, Jean, (1973) 'Le Royaume d'Ormuz au debut du xvi siècle', *Mare luso indicum*, II, pp.77-179.

Backer, Mohammad Redha and Bernadette, 'Qalhat in Arabian History', *The Journal of Oman Studies*, Vol. 13, 2004, pp. 11- 55.

Belgrave, J. H. D, (1952) "History of the Bahrain Island", *Journal of the Royal Central Asian society*.

Bishop, Ronald, (1970) *The First Age of Portuguese Embassies*, Bethesda.

Floor, Willem, (2006) *The Persian Gulf: A Political and Economic History of Five Port Cities 1500-1700*, United State of America, Mage publisher.

- Cengiz Orhonlu, (1967) "1559 Bahreyn seferine bir rapor", *Tarih Dergisi*, 17, s. 1- 16.
- Halil Inalick, (1994) *An Economic and Social History of the Ottoman Empire*, 2. Vols. Cambridge.
- Loriemer, J. G, (1986) *Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and central Arabia*, Oxford, Archive edition, vol. 1, (Historical).
- Miles, S. B, (1969) *The Countries and Tribes of the Persian Gulf*, London.
- Revisiting Hormuz, (2008) Edited by Dejanirah Couto, Wiesbaden.
- Saffet Bey, (1328 / 1910) "Bahreyn'de bir vakıa", *Tarih-i Osmani Encumeni Mecmuesi*, 3.
- Salih Ozbaran, "Korfezden bir öykü: 1559 Bahreyn Trajedisi", in Ozbaran, *Yemen'den Basra'ya*, s. 162- 171.
- Serjeant, R. B, (1963) *The Portuguese of the South Arabian Coast*, Oxford.
- Soueck, Svat, (2008) 'The Portuguese and Turks in the Persian Gulf' in *Revisiting Hormuz*, Edited by Dejanirah Couto, Wiesbaden.
- Sousa, Faria, (1965) *The Portuguese Asia*, translated by John Stevens, London.
- Teixiera, Pedro, (1902) *The Travel of Pedro Teixeira*, translated by Sinclair, London.
- (1875) *The Commentaries of the Great Afonso D Albuequerque Second Viceroy of India*, translated from the Portuguese by Walter de Gray Birch, London.
- Vosoughi, Mohammad Bagher, (2009) 'The king of Hormuz', in *The Persian Gulf History*, edited by Lawrence Potter, Palgrave Macmillan, pp.85-106.
- Wilkinson, J. C, (1987) *The Imamate tradition of Oman*, Cambridge.